شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال پانزدهم
۱۵ مهر ۱۴۰۲
۲۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۵۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۵۰٪ ↓ ۱۱° ↑ ۲۴°

صبح ۱۳ | ظهر ۲۲ | عصر ۲۱ | شب ۱۷

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۱۹:۲۶ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۳۰
- غروب آفتاب ۱۷:۰۷:۲۱ | اذان صبح فردا ۰۴:۰۸:۲۹
- اذان مغرب ۱۷:۲۵:۳۷ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۲:۲۲

اول شخص

هنوز در سفرم*

یادی از سهراب سپهری، شاعر، نویسنده و نقاش فقید که در چهارده مهر سال ۱۳۰۷ متولد شد



نویسنده آزاده چشمه‌سنگی

«من کاشی‌ام؛ اما در قم متولد شده‌ام. شناسنامه‌ام درست نیست. مادرم می‌داند که من روز چهاردهم مهر به دنیا آمده‌ام. درست سر ساعت ۱۲. مادرم صدای اذان را می‌شنیده است...»، این‌ها را خود سهراب می‌گوید؛ پسر اسدا... خان سپهری و ماه جبین. زن و مردی هر دو از اهالی هنر که حتی نام فرزندانشان خبر از لطافت طبع آنان دارد. سهراب، منوچهر، همایون‌دخت، پریدخت، پروانه. سهراب پس از تولد مدت زیادی میهمان اهالی قم نبود. پس از آن به شهر آبا و اجدادی‌اش رسید؛ کاشان. رشد او در خانه پدری‌اش واقع در محله دروازه عطای کاشان با درختان کهن‌سال اقاقیا و انبوه گل‌های زنبق و اطلسی در مجاورت جوی آبی که از عرض باغ گذر می‌کرد، کودکی‌اش را به تعامل با طبیعت و لطافت محیط گره زد. همان گونه که در اشعار خود بارها گواهی داد: «باغ ما در طرف سایه دانایی بود...»، اما در سال ۱۳۲۷ به شوق ادامه تحصیل در رشته نقاشی که در زمره تمایلات جدی او از کودکی بود، کاشان زیبا را به مقصد تهران ترک کرد تا به دانشکده هنرهای زیبای تهران وارد شود و سال ۱۳۳۲ در حالی فارغ‌التحصیل شد که نشان درجه اول علمی را بر سینه داشت و در این سال‌ها دو مجموعه شعر را به مرحله انتشار رسانده بود. اولی «مرگ رنگ» بود، متأثر از نیمایوشیج و دومی «زندگی خواب‌ها» که نقبی به شیوه شاعرانگی احمد شاملو می‌زد. حضور در چندین نمایشگاه نقاشی نیز نام او را در میان اهالی هنر دهه ۳۰ پررنگ‌تر می‌نمود، اما پس از اتمام تحصیلات، رفته رفته سفرهای او به مشرق زمین آغاز شد؛ هندوستان، پاکستان، افغانستان، ژاپن و چین. از سال ۱۳۳۶ نیز به اروپا رفت و سیاحت در پاریس و لندن را به مجموعه تجربیات خود اضافه کرد. سیمین دانشور، همکار قدیمی سهراب در اداره هنرهای زیبا درباره تأثیر این سفرها بر سهراب چنین می‌گوید: «سهراب طبعی شهودی داشت و این طبع، او را به خاور دور و ژاپن کشاند. رهاورد این سفرها، هم در نقاشی و هم در شعر او اثر گذاشت. آثار او تلفیقی میان هنر شرق و غرب و با الهام گرفتن از محیط پیرامونش یعنی ایران و زادگاه کویری‌اش کاشان بود.» عمر سفرهای سهراب به قدر وسعت جیبش بود. نقدینگی‌اش که تمام می‌شد، برمی‌گشت، کار می‌کرد و زمینه را برای سفرهای بعدی مهیا می‌کرد. سال ۱۳۳۷ نیز پس از بازگشت از اروپا، در وزارت کشاورزی با سمت سرپرست سازمان سمعی بصری مشغول به کار شد و از مهر سال ۱۳۴۰ نیز تدریس در هنرکده هنرهای تزیینی تهران را آغاز کرد، اما یک سال پس از آن با فوت پدرش، از تمام مشاغل دولتی کناره گرفت و بیش از هر زمان، متمرکز بر خلق آثار نقاشی و شعر شد. نقاشی‌های او با اشراف بر رابطه رنگ‌ها، خطوط، سایه روشن‌ها و احساس جاری میان عناصر طبیعت، بیننده را به متن حقیقی محیط نزدیک می‌کرد. سپس آرامش و کشف و شهود آثار بصری سهراب به واژگان او جاری می‌شد و اشعارش نیز با مضامین عرفانی و فلسفی، در خدمت روایت او از احساسات درونی‌اش قرار می‌گرفت که در قالب تصویرسازی‌هایی بکر و خلاقانه با زبانی نرم و پاکیزه ارائه می‌شد. اما سال ۱۳۵۸ آخرین سفر او به انگلستان با هدف درمان بیماری سرطان خونش بود که سرانجام روشنی نداشت و یک سال بعد در یکم اردیبهشت سال ۵۹ در بیمارستان پارس تهران در حالی چشم‌هایش را برای همیشه بست که از دار دنیا نزدیک به ۱۰ کتاب و ده‌ها تابلو نقاشی ارزشمند از خود به یادگار گذاشته بود.



(* عنوان کتابی مشتمل بر شعرها و یادداشت‌های منتشر نشده از سهراب سپهری به کوشش خواهرش، پریدخت سپهری)

و من مسافرم

مستند «و من مسافرم»، ساخته لقمان خالدی، درباره یک مستندساز علاقه‌مند به شعر سهراب سپهری است که در زمان گذشته به زادگاه شاعر می‌رود و تأثیر شعرهای شاعر را بر مردم زادگاهش مشاهده می‌کند. این مستند بیشتر به زندگی سهراب سپهری در نوجوانی و جوانی می‌پردازد تا روایت جدیدی از زندگی سهراب به مخاطب عرضه کند. کارگردان در این فیلم سعی کرده است از سوی چند شخصیت که در کاشان زندگی می‌کنند، سهراب را بازشناسی کند و میزان تأثیر شعر و فکر سهراب را بر زندگی آن‌ها نشان دهد. لقمان خالدی سراغ کتابی در کتابخانه کاشان رفته و سه نفر از کسانی که این کتاب را به امانت گرفته بودند، که یکی نابینا، دیگری معمار و یکی از آن‌ها نقاش فرش بوده را پیدا کرده و با آن‌ها صحبت کرده است. در واقع این فیلم سعی دارد از نگاه آدم‌های عادی سهراب را بشناساند.

آشیشال*

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر!



شاعر و نویسنده حامد عسکری

تصدقت گرم، نقره‌جانم سه چهار روزی است در سرحدات گیلانیم. برای عزیزی که بیمار است. حکیم‌گونه‌ای عسل طبابت کرده که فقط در این حدود یافت می‌شود، کاغذ فرستادیم عبدالوحیدخان از هم‌رزمان جنگ ممسنی عرض حاجت کردیم. فرمود من را کاری ندارد بگیرم و بدهم چاپار بیاورد، خودت بیا و دلی به دریا بسپار و استخوانی سبک کن. دیدیدم بدک نمی‌گوید. مدتی است چیزکی برایتان قلمی نکرده‌ام. هوای اینجا هوایی‌مان کرد. دل پر است و دست خشک به نوشتن نمی‌رود. عصری سر انگشت‌هایمان گزگز می‌کرد دیدیم چاره‌ای نیست، باید نوشت وگرنه غمباد می‌شود می‌زند به قلب و دل و گرده. یاد از مصرع ملای رومی کردیم که فرمود:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش...

دستی که یا جیغ از دزفولی درآورده بر اثر کشیده نوشتن سین و شین یا مضراب به زلف تار جلال‌الدین برده به نواختن سلمک و حسینی و نیشابورک، یا در کاکل مادیان سرخ ترکمن کشیده من قبل تاخت را چه به تیغ و تیزی و تپانچه؟ امروز صولت آمده بود که شازده قصد شکار دارد، بیا چهارتا تیهو بزن مشتلق بگیر، خرج چای و چپق شش‌ماهت را بگذار پر شالت، سفت گفتیم نه! جوجه یتیم کنم که نازشست بگیرم؟ خون سگ کافر زم‌زم است پیش این شاباش... مگر نه که هر کسی را بهر کاری ساختند؟

ما هم همینیم خانم...

این میان سالگی لاکردار خاصیتش همین است، برای بعض امور زود است و بعض دیگر دیر. عمرمان رفت خانم. شما هم که نیستید... دلی نیست و دل نباشد، دماغ هم نیست. دل و دماغ نباشد «نون» نستعلیق می‌شود نان بیات که سگ هم پوزه نمی‌زند. بیاتم خانم، بیات. چهل ساله‌ای از ذهن افتاده که به چشم خلق بال سنجاقکی عزت دارد و پیش خالق رسوای مطلق. این امروزی‌ها هم چه چی‌ها بلدند‌ها؟ مثلا یک شبی را دارند که آن را می‌گویند شب آرزوها، کدام آرزو نقره خانم! آرزو یعنی راه درست است می‌روی و می‌رسی. من می‌روم؟ می‌رسم؟ درستم؟ نارون صاعقه خورده ریشه سوز را چه رستنی و رهیدنی؟ هنر کنیم زغال خوبی باشیم، بی جز و جرقه که قبایی نسوزانیم و شاخ سبیلی کز ندهیم. پریشانی نقره‌خانم، پریشانی بد مکافاتی است. حالا شما بزرگ، شما خانم، شما فاکولته و مکتب رفته و ملادیده! شما بفرمایید تکلیف چیست؟ شما را به خدا ببین! ناوقتی چه قصه حسین کرد نوشتنمان گرفته؟ بخشید ولی همین نوشتن هم نبود که سر انگشت‌هایمان مثل شمع آب می‌شد از دق، من خیلی حرف شدم، شما چطورید خوبید؟ صحت کامل است؟ هنوز چای و بارهنگ دوست دارید؟ ابوی محترم خوب هستند. ما را همین چار کلام حرف زدن و نبشتن به شما آرام می‌کند، چه جادویی است در این رازدل گفتن که چارخط می‌نویسی و انگار زاگرس را از شانه‌هایت برداشته‌اند و دجله دجله اشک ریخته‌ای سبکی و رها.

بسیار نویسی کردم بر من ببخشایید. کاغذ به افراط بفرستید. آدمی به حرف زنده است. زیاده عرضی نیست.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته‌نویس

***به لهجه مردم کویر بم، به سبزه‌روییده بر دوطرف جوی آب می‌گویند.**

روایت

مهمان نوازی عمو حسین



روزنامه نگار محبوبه فرامرزی

عموحسین در روستا خانه‌اش کنار جاده بود. اتوبوس که ساعت ۳ عصر نزدیک خانه‌اش توقف می‌کرد گوش‌های سنگینش را تیز می‌کرد تا ببیند میهمان دارد یا نه. او از بالای ایوان خانه توی خیابان را نگاه می‌کرد ببیند همه آن‌هایی که در روستا پیاده شده‌اند به مقصدشان رفته‌اند یا نه. سرگرمی این پیرمرد همین توقف‌های هر روزه اتوبوس روستا بود.

اتوبوس ساعت ۸ صبح مسافرانش را از روستا سوار می‌کرد و ساعت ۳ عصر که راه می‌افتاد زوزه‌ترمز روی جاده خاکی آن‌ها را برمی‌گرداند. همه ساکنان روستا می‌دانستند یک اتوبوس صبح می‌رود و عصر برمی‌گردد. ساعات غیر از آن خیلی به ندرت خودرویی از آن مسیر عبور می‌کرد. این موضوع را مردم‌ده می‌دانستند و آدم‌های غریبه نه. اگر کسی به هر علتی به روستا می‌آمد و می‌خواست عصر برگردد امکانش نبود.

عموحسین لنگان لنگان به خیابان می‌رفت و مرد یا زن مسافر را به خانه می‌برد. همان جلو در صدا می‌زد: ترگل، جوهر چای بگذارید میهمان داریم.

خانه عمو بی‌شباهت به مسافرخانه نبود. هیچ درراه‌مانده‌ای امکان نداشت سر سفره عمو و ترگل ننشسته باشد.

این پیرمرد را به میهمان نوازی می‌شناختند. فکر نکنید وضع مالی این عموی روستانشین آن قدر خوب بوده که هفت روز هفته را میهمان داشته باشد نه. او همان نان و ماستش را با میهمانش قسمت می‌کرد.

گاهی همسرش ترگل پیرمرد را به کناری می‌کشید و می‌گفت چیزی در خانه نداریم. نان نپخته‌ام، اما توی کت عمو نمی‌رفت که نمی‌رفت. می‌گفت میهمان هر که باشد در خانه هر چه باشد. تنور را روشن کن مگر خودمان نمی‌خواهیم نان بخوریم. این بنده خدا هم کنار ما. چراغ خانه ما به مهمان روشن است. همین‌ها با خودشان روزی می‌آورند. ترگل باز هم غر می‌زد و می‌گفت: مرد، کلی کار دارم. گوسفندها را باید بدوشم. شیر را ماشین کنم. ماست بزنم. مشک راه بیندازم. کره بگیرم، اما مرغ عمو یک پا داشت: زن، میهمان حبیب خداست. مرد بیچاره کجا برود؟ توی بیابان بخوابد؟ یکی بشنود پشت سر مردم روستا چه می‌گوید؟

معلوم نشد چه شد که فرهنگ میهمان نوازی آرام آرام از بین زندگی ما ایرانی‌ها راهش را کشیده و رفته است.

شاید تجمل آمده، میهمان نوازی رفته است. شاید اگر عموحسین و ترگل هم می‌خواستند هر شب مرغ و پلو جلو میهمان در راه مانده بگذارند در خانه عموحسین به این راحتی روی میهمان باز نبود.

کارتون شهر



مجید ادیبی

بدون شرح...

حکایت

در خاموشی هشت سود است که هیچ زیانش پیرامن نیارد گشت: بار خدا را بندگی و پرستشی است بی‌آسیب و رنج. تن و جان را پیرایه و آرایشی است بی‌زیور و آذین. در چشم مردم شکوهی بی‌دستگاه و شاهی گردنام و کام. باره‌ای است بی‌خاک و سنگ. هوش و خرد را بی‌نیازی است از لابه و پوزش. گوهر و پیکر را پوششی است از نادانی و بی‌هنری.

یغمای جندقی/منشآت

در فواید خاموشی

شوخی بی‌شوخی

بسته پیشنهادی برای ازدواج آسان!



طنزپرداز مهدی محمدی

یکی از مواردی که باعث هزینه‌بر شدن ازدواج است شام شب عروسی است.

زوج‌های جوان می‌توانند به جای گذاشتن پلو مرغ یا چلوکباب جلو مهمان‌های شب عروسی، یک کار متفاوت ولی ارزان انجام دهند.

ما یک پیشنهاد متفاوت داریم که انجام آن باعث می‌شود مهمان‌ها تا آخر عمر شان شام عروسی را از یاد نبرند. البته برای انجامش نباید کمرو بلکه باید پررو باشید. نیمرو پیشنهاد ماست.

فرض کنید شما سیصد نفر مهمان دارید. اگر به ازای هر مهمان سه عدد تخم مرغ نیمرو کنید و قیمت هر تخم‌مرغ حدود ۴هزار تومان باشد، شما فقط با ۳میلیون و ۶۰۰هزار تومان می‌توانید تخم‌مرغ‌های مورد نیاز را بخرید.

اگر هم پول نانِ نرخ دولتی و روغن و نمک و اسپندی را که می‌خرید تا مهمان‌ها شما و شام عروسی را چشم نزنند حساب کنید هزینه شام عروسی مجموعا حدود چهارونیم میلیون تومان خواهد شد.

حتی می‌توان ترفندهایی به کار برد که این شامِ متفاوتِ عروسی خوشمزه‌تر شود. به عنوان مثال هر چه دیرتر شام بدهید مهمان‌ها گرسنه‌ترخواهند شد و نیمرو به دهان آن‌ها حسابی مزه می‌کند.

مزیت دیگر نیمرو به عنوان شام عروسی این است که می‌توان شانه‌های خالی تخم‌مرغ را تحویل ایستگاه‌های بازیافت سطح شهر داد و در مقابل بسته نمک دریافت کرد که کمک شایانی به بهبود وضعیت اقتصادی زوج جوان خواهد کرد.

همچنین در این شام متفاوت می‌توان از کارمندان بانکی که قرار است وام ازدواج را بدهند نیز دعوت کرد و با ریختن نمک بیشتر روی نیمروی آن‌ها، آن‌ها را نمک‌گیر کرد تا هر چه سریع‌تر وام شما را پرداخت کنند.

درصورت علاقه نداشتن به تخم‌مرغ، می‌توان یک ایستگاه ساندویچ فلافل در سالن پذیرایی به سبک پرکن و بخور راه انداخت. پدر و برادر داماد و حتی خود داماد فلافل سرخ کنند و مهمان‌ها با خوردن ساندویچ سه‌نانه فلافل یک شب زیبا و به یاد ماندنی را تجربه کنند.

یکی دیگر از مخارج عروسی همان حلقه است که معمولا سایز عروس و داماد نیست و علاوه بر هزینه خود حلقه، باید هزینه جداگانه‌ای برای اندازه کردن آن پرداخت کرد.

بهترین جایگزین برای حلقه ازدواج، این بست‌های شلنگ گاز هستند که موقع نصب بخاری به شلنگ بسته می‌شوند و اندازه آن‌ها هم با پیچ گوشتی ساده قابل تغییر است. تازه نگران گم شدن آن هم نخواهید بود چون با چند هزار تومان قابل خریدن است و عروس و داماد استرس آن چنانی بابت گم شدن احتمالی آن نخواهند داشت.

تنها نکته‌ای که باید دقت کرد این است که بست شلنگ گاز بخاری در حال کار را باز نکنید چون ممکن است شلنگ شل و باعث گازگرفتگی زوج جوان شود.

عکس روز

آسمان مشهد آبی شد

هوای مشهد پس از دو روز در شرایط سالم قرار گرفت. در روزهای گذشته آلودگی هوا با عدد شاخص ۱۶۸ و وزش شدید باد و گرد و غبار در سطح شهر مشهد را شاهد بودیم.

به گونه ای که تردد شهروندان با مشکل روبه رو شده بود، اما از دیروز پس از بارش باران شاخص هوا با عدد ۶۰ حاکی از سالم بودن هوا برای شهروندان است. اما اینکه گرد و غبار مجدد آسمان مشهد را آلوده کند، محتمل است.

عکس: محمدحسن صلواتی/شهرآرا

